
cm 1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26
INCH 1 2 3 4 5 6 7 8 9 10

در علم تهذیب

انسم

هو

فسرده ام از خویش دارم بوی خوش
عود آسا گرم گردم بوی خوش ظاهر کنم
گر ز مهرش گرم
واصله الله عز







[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

لسان ... [illegible] ... اشتقاق ... [illegible] ... مشتمل بر مقدمه و سه باب
و خاتمه مقدمه مشتمل بر سه بحث بحث اول در بیان حروف ... [illegible] ... علم
بحث دوم در بیان ... [illegible] ... بحث سیم در بیان ... [illegible]
و معانی باب اول در ... [illegible] ... مشتمل بر ... فصل فصل اول
در بیان ... [illegible] ... فصل دوم در بیان اوصاف و کمالات ... [illegible]
مداد ... [illegible] ... فصل سیم در بیان ... [illegible] ... فصل چهارم
در بیان ... [illegible] ... فصل پنجم در ... [illegible]
فصل ششم در بیان ... [illegible] ... فصل هفتم در ... [illegible]
باب دوم در ... [illegible] ... مشتمل بر ... فصل فصل اول در بیان
اصلاح ... [illegible] ... فصل دوم در بیان ... [illegible] ... فصل سیم در بیان
... [illegible] ... فصل چهارم در بیان ... [illegible] ... فصل پنجم در بیان ... [illegible]
باب سیوم در ... [illegible] ... مشتمل بر ... فصل
فصل اول در بیان ... [illegible] ... فصل دوم در بیان ... [illegible]

آن

فصل سیم ... [illegible]
فصل چهارم در ... [illegible]
بحث اول ... [illegible]
خاتمه در بیان ... [illegible] ... مقدمه ... [illegible]
... [illegible]

[illegible] صنع [illegible]

بالای [illegible] [illegible] گرامی [illegible]

مع [illegible] اصل صحیح [illegible] [illegible]

ودر اول [illegible] ودر اول [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

ودر [illegible] تحصیل [illegible] [illegible]

مقابل [illegible] ملکی [illegible] [illegible]

اشرف [illegible] جامع [illegible] صلی الله علیه و آله

خیر [illegible] [illegible]

مقصد اول [illegible] کلام [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

پس علم و عمل [illegible] وجود [illegible] اشرف کائنات [illegible]

اشرف علوم [illegible] مبحث دوم [illegible] کمال [illegible] حکمت نظری

موقوف و [illegible] قوت نظری و عملی [illegible]

با دراک حقایق [illegible] واجب الوجود

معقولات [illegible] حکمت نظری [illegible]

و تکمیل آلت [illegible] قوت عملی و کمال [illegible]

[illegible] باعمال نیکو [illegible] افعال [illegible]

وجون [illegible] علم و عمل [illegible]

[illegible] الحکمة [illegible]

[illegible] حکمت [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] عبارت [illegible]

انا فى ان كه كمال العلم الحقيقى لمراتب حسنات از آنكه اكل و مروت و نكاح و تمام عمر خود در ان صرف نمايند

و نفس ناطقه لطيف سالم از نفس بهيمى حسنى كه ... ولا عيب ... عاقلند كه ... مالا ... جوع و شكل و امتلا

و غير من مسائل ... طعام ... و حكمت ... بدنى ... حكمت ... و ... علاج

مرضى ... علاج ... حكمت ... عاقل ... طالب و صحت شد

بايد كه از غذا بقدر ... ضرورت ... و ... ثانيا ... نفس ناطقه ... طلب

كمال ... ضرورت ... بحكمه تجاوز كند ... در ميان اصحاب و اقران بطارت ... ناتمام

جاريست و ... نكاح و ... اعتدال ... لاحق ... امير ... و لاى ...

ولكر ازان اين كه تجاوز نمايد موافق نيست و قاعده حكمت رعايت

لا احصى و لكن ... اعتدال ... و للاحمر بعضى ... الكر

در باب ... و ... و للاحوال ... حسن ... كمال

... و لعل ... كمال

... رحم ... وسيع ... درو انعام

... اصل

خالص ... قوى ... هر كس ... اندام ... حمار

... اكر ... مقام ملاك ... و لكر

... قوت ... و صلات ...

... اكر ... نفس ... در ... ايام ...

و اين ... ل ... روحى ... الكلام ... اول ...

نفس مجتمع و لله و لاة الا الله و حکما در تصور این قلم علم گفته اند مسائل فرس و انسان و خوبیهای ارکان بعض
و هر که تمیز بین سر خلق باشد علم لعلک و افعال و آثار مخصوص که او ظاهر کند و افعال ارادی خود که از
پس هر حاکم در همه احوال لعلاو کرم باشد تا همه بلکه خود که اهل و افعال در مجلس و نام موافق
شریعت و حکمت و تمام افعال بلا شک منقسم که از آن که بالیقین بود که از مصدر این افعال است و از غلبه
قوتهای دراک که فاعل مختلف در وجود آید و هر که بمقتضای خود عمل کند و لا از لذت و ... با احتمال خبر
شر فاعل مختلف در ذات آن نیز موجب است این فعل مختلف در وجود آید و از جانب اختلاف
حکماء در ذات آن نفس که موجود است و سرورت آن ... متعین موجود است و حسن و حکمت به

لا دوست ملا سبب که وجود قوتهای دیگر تعلق کرد اختلاف افعال ... ام ورود بود در این باب ...
بهلاک مثل سبع بر سرورت **تحسین** در این خیر و عاقبت مصدر ... که کمال حصول است
حکما سلاد در معنی خیر و عاقبت واقف علم الاخلاق است لا الحکم بر اول است ملخص این ...
رسید تحصیل لا کلام حکم از زر خانی معقولات و قسمت خیر در حفظ نطق خیر ...
رف لعدل ... های دیگر ... حکمت ...
حمل حاصل ... صوف ... حکمت ... است
... و شرح ... معلم ... **قسم دوم** ... است ...

فصل

[illegible]

هر کس را این چهار فضیلت حاصل شد انسان کامل و سعید مطلق بود

و اگر چه هر کس را [illegible] باشد [illegible]

ملک [illegible] نفس ناطقه از کسب کمالات [illegible]

و جماعت [illegible] طالب [illegible] اند [illegible]

محروم [illegible] حق تعالی [illegible]

[illegible] ناطقه [illegible] فضایل [illegible]

هم [illegible] تعلق [illegible]

و [illegible] حق تعالی [illegible] سعادت [illegible]

علم [illegible] حق تعالی [illegible]

سعادت [illegible] حق تعالی خود را [illegible] دانند [illegible]

و مجلس [illegible]

و بجانب ... و ... زیرک
درجه ... سعادت ... حاصل ... فاضل
... الحصر ... و جهت حکمت ... لعنت
... سعادت ... حاصل ... او
... ... [illegible] ... حاصل
و ... ... از کمال ... نه ... منتهی
... حاصل ... والله ... لعصب ... فیحج
بلبس ... سلطان ... سعادت ... کلا
دو وجه ... سلیم ... فضایل ... تا
در جمع ... ... لعلو ... [illegible]
... ... کار ... [illegible]
تا ... تعلق ... ... اعتبار
حاکم منتعلق ... ... سم
... محمد ...

با را ان اهل فرق ... تا رسید امر کسب فضایل علمی و عملی را با تمام
رسانند و لهذا گفته اند که حکیم در اصطلاح ... حکمت مختص گویند
ملک و ... ... الا که هر چیزی ... محاسب خود ... حال
جهان ... بعضی مقاصد ... صحیح والله ... وجود گرد
... ... و ... خاص و عام ... خیالات
هر ... ... اگر ... حکمت ... ... کامل
و بعد ... تعلق ... بعضی ... سعادت ... اقص ...
و ... احلاف ... سعادت ... ... حاجات
... ... سعادت ... ... از
در ... نفس ناطقه ... متعلق ...
مشتمل ... ... و ... ... است

قانع

و این سخن که چون لاله داغ حقایق حیا بچه با مجهول ... لالا
سعید محقق حاصل گشت و چون لذت معارف با ... الکه ...
جمال ... و ... اللالی که و ... مسیحای روح اسم ... علم
و ... کنند سعید محقق گردید حکیم ارسطاطالیس و ... او
میگوید ... بالسیه ... و ... است ... عالم بالواجب
فضایل و کمالات علمی و عملی موصوف ... و در ... کمال ...
استخلاص اهتمام ... و ا ... فضایل ... و ... و چون مرد
... سعید کامل که ... الله
سعادت ... بسیار ... و در ... حیات ... جهاد ...
در کسب کمال فضایل علمی و عملی بتدریج ... اعلی
و سعادت ... صحبت ... مجالست ... ان ... باشد

چون کلام در صحبت بعبارات فصیح قوی الهام نماید و در مراعات بعضی دیگر
اهمال کند تا در بعضی اوقات تمامی قوت سامعه صرف آن الفاظ و در وقتی دیگر
مهمل ... سعید نکو ... و در معانی رسیده ... حکیم ارسطاطالیس
در جمیع مصنفات ... و کلمه ... رعایت ... در ... ملاحظه ...
بهار ان ظاهر شود اگر ... لالان در ... ظاهر شود ...
بسبیل فصل بهار ... ملکه ... تا ... رنگ ... اعتدال ...
سبل الوانع کیا ... ظاهر ... سعادت ...
طاق ... حکمت ... در ... حکم ...
حکم ... الله و ... مجالست ... در ... عالم
... و ... صحبت ...
در حالت ... صحبت ... کمند
... در ... صحبت و ... در ... مجالست

و ... سید زاده ... سلاله ... در ایام ... از ... سعد ... [illegible] ٩

و افضل ... در ... [illegible] ... در ...

و ... [illegible] ... حکمت ... [illegible]

و ... [illegible] ... خاتمه ... [illegible]

[illegible]

محصل ... لقب ... المیت ... [illegible]

و ... [illegible] ... حکمت ... [illegible]

باب اول در حکمت ... [illegible] ... فصل اول ... [illegible]

[illegible] ... حکمت ... [illegible]

این کتاب ... [illegible] ... محصل ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حرکت نفس ناطقه در تحصیل علم و معارف با اعتدال بود و لازم جهت احراز اند

از آن حرکت فضیلت علم حاصل شود و حکمت لازم آید نفس ناطقه

ملک باشد و فضیلت [illegible] حاصل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون ... [illegible] ... حکمت عملی ... [illegible] ... حروف ... [illegible]

پس ... [illegible] ... [illegible]

فصل ششم در بیان اصناف کمالات ... [illegible]

... [illegible] ... در ذات ... [illegible]

... [illegible] ... الکلام ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

جمال الحمد ... [illegible] ... الکلمات ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... علوم ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... صورت ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

والسلام ... [illegible]

فضیلت طالب ذکر جمیل و صاحب لغوی [illegible] سیم علم ازان
جانب بود که نفس ناطقه از اسکندر فکر باشد چنانچه لذت نفوذ او [illegible]
دیگر [illegible] جانب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در افعال بود و مراد از لا الاد بود در تحت فضیلت عفت
مندرج است اول حیا و آن حالتی بود که نفس را ظاهر از ارتکاب

و متفرع

فعل قبیح تا مستحق مذمت نگردد در ضمن آن [illegible]
حکم [illegible] و آن حسن [illegible]
رغبت تمام [illegible] در دفع [illegible]
و [illegible] سیم [illegible]
[illegible]
و [illegible]
[illegible]
[illegible]
فاضل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ودر وجوه لائق که موافق بعضی حکمتی مصروف دارد و سخن
وان چنان بود که نفس ملکه بود صرف کند آن اسباب را در مصارف
[illegible] و اوقات بر وجه اعتدال و ملاحظه مصرف مستحق و لا
در تحت فضیلت عدالت مندرج است اول صدق و آن
[illegible] مستحکم چنانکه نفس [illegible] به الهام [illegible] کاری
حالت [illegible] در آن اعتدال رعایت خود و طریق
اعتدال [illegible] که [illegible] و آن چنان بود که نفس
در همه [illegible] طریق [illegible] اوصاف [illegible]
خصوص [illegible] و آن [illegible]
و آن چنان بود که [illegible] نسبت [illegible]
با کسی [illegible] اعتراض [illegible] و [illegible]
و [illegible] در ظاهر و باطن و [illegible]

چهارم [illegible] و آن چنان بود که [illegible] که [illegible]
در آن [illegible] و [illegible] و تعجب [illegible]
[illegible] و آن [illegible] حکم [illegible] و احترام
[illegible] او [illegible] نفس [illegible] و [illegible]
خلاف [illegible] و اوصاف [illegible]
چنانکه [illegible] و [illegible] بعضی [illegible]
بشارت ۴ [illegible] فصل سیوم [illegible]
باغبار ۴ [illegible] معنی [illegible]
[illegible] و [illegible] وجه [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]

ومرکبات
عنصریات [illegible] خفیف
[illegible] ثقیل [illegible] و بالجمله [illegible]
کثیره [illegible] وجود [illegible]
[illegible] اعتدال [illegible] و حدات [illegible]
جوانب [illegible] ملک [illegible] فضائل [illegible]
بعید [illegible] وجود [illegible] اوراق [illegible]
[illegible] افضل [illegible]
[illegible] صفات [illegible]
[illegible] فصل [illegible] و ملک [illegible]
تا احتیاط [illegible] حاصل [illegible]
[illegible]

نامند نسبت این عنصر است بآن [illegible] و حرکت آن
حقیقیه ما [illegible] نسبت عدل نامند که حقیقت [illegible] بسیار [illegible] اکثر
اطراف [illegible] محیط [illegible] مرکز [illegible] ازاید [illegible]
و عناصر [illegible] حقیقت [illegible] در میان [illegible]
و بعد [illegible] و [illegible]
[illegible] نسبت [illegible]
خوانند و [illegible] جمیع [illegible] آن
[illegible] و [illegible] احتیاج [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] و بعضی
[illegible] و بعضی [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]

ظاهر است که لابد جنس بشر را کمال [illegible] به الفعل میسر نیست
پس ضرورت شد وجود متوسطی که تعادل در میان بامور ایشان واقع شود
و آن دینار است لیکن عادل صامت است و چون [illegible] بعد از آن
وقت وجود دیگر در تعدیل عالم و مقادیر بضرورت حاجت به عادل
ناطق افتاد در معاملات تا صواب امر برای اهل [illegible] تعدیل حاصل شود
رجوع بعادل ناطق که مدبر و سالار است از آن در اعتدال صورت گیرد
و بعضی در معاملات محتاج آنکه عادل الهی است پس [illegible] انصاف
بحاکم شرع الهی است و حاکم الهی مرتبه حکومت کسی را باشد که
از طرف حق [illegible] ممتاز باشد تا که [illegible] صاحب [illegible]
و حکما و لایات تصرف توانند بالحق بسبب صحت [illegible]
حاصل حاکی که آن مرتبه حکومت نیست [illegible] را اگر [illegible]

هر طایفه و در مرتبه حقوق هرکس [illegible] استحقاق مثالی حق وضع وجود نگردد
و از نواهی صاحب حاکم که در عالم [illegible] حق حاکم تحرر اول
ناموس الهی هم حاکم آن است [illegible] و ناموس الهی [illegible] که
محتاج است باید که ناموس هم بحکم او متعین شود و او را انقیاد ناموس
الهی باید کرد و ناموس هم بحکم ناموس هم مقرر [illegible] و از بعد
و [illegible] صاحب نفوس خلق عاملی و داد و ستد میان مردم
مستور [illegible] عالم را قرار نماند و [illegible] مدار عمارت عالم
بعدل است و [illegible] جور و [illegible] پس حاکم
در [illegible] عادل [illegible] و [illegible] را حاکم
والی [illegible] که ناموس الهی را انقیاد [illegible] حکم [illegible]
بجا [illegible] هم [illegible] ناموس [illegible]
بعد حاکم را [illegible] و او را [illegible] خوانند
[illegible] دینار [illegible]

در بیان تعدیل باید که مرد نماید تا نعت تحلی معقول شود
حاصل کند چنانچه در مثال آب و تاثیر صورت که گرمی آب
[illegible] دینار با آب چشم باید کرد تا تعدیل حاصل شود
آب بسیار دینار را صاحب خانه در همه حال مصرف نبود
بالعرض و اما صیانت نسبت اموال و اولاد و غیره و چنانکه
از حکم صادر بود و هر کس متمسک است به سنن الهی والله اعلم
تحصیل کمال [illegible] و از هر حاکم عادل که اهل تعدیل
و قوای خود کند و افراد از تکمیلات عنصر و تعدیلات آن [illegible]
و در قسمت خیرات و منافع که لازم دیگران حصه تحصیل و در [illegible] انسان
و مضرات قطع که لازم دیگران نگردد که در هر وقت حظ او [illegible]
و قانون عدالت مرعی داشته و در معاش اموال اراده کند
و اما جانب [illegible] لازم فضیلت و [illegible] عدالت

زیرا که عدالت نسبت کلی در همه وقت فضائل را [illegible]
پس اکمل [illegible] عدالت جامع تمام فضائل [illegible]
رعایت [illegible] و چنانکه [illegible]
[illegible] جامع [illegible]
پس فضائل [illegible] و آن [illegible] علم [illegible]
فضائل [illegible]
تمام فضائل و [illegible] مثلا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اما [illegible] [illegible] حالات [illegible]
[illegible] فضایل [illegible]
و [illegible]

[illegible] و در [illegible]
و [illegible] [illegible]
و فضایل [illegible]
و عادل [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible]

در ابقای صحبت کند و وفاق [illegible] و جود انسانی [illegible] فضایل الهیت
ضایع گردانید بعضی از ان [illegible] و بعضی از ان [illegible] مقدم
بلکه حیوانات [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] و
تا جور او [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] ولد
[illegible] و ایذا [illegible] و بعضی [illegible] از حکما گفته اند [illegible] الاول
موجودات [illegible] [illegible] فضیلت محبت است در حال
در میان [illegible] محبت [illegible] از [illegible] و [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] گفتیم [illegible] محبت تمام
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فضیلت
عدالت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] احتیاج
و [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] محبت فاضل است
از عدالت [illegible] [illegible] [illegible] در [illegible] محبت

فضایل

ازان جهت است که چون صحیح گویم که صحت در حقیقت راجع
بحکمت است زیرا که حال نفس مایل است بسوی کمال و بسیار هم
[illegible] احتیاج [illegible] دیگر [illegible] مایل میکند
با احتیاج و [illegible] حکمت [illegible] حکمت باشد

فصل چهارم در بیان انواع رذائل که ضد فضائل است

چنانکه در طب [illegible] صحت [illegible] ادویه و اغذیه [illegible]
[illegible] زیاد کنند [illegible]
در [illegible] صحت [illegible] و [illegible]
مرض ضد صحت است فضائل چهارگانه است [illegible]
ولکن ضد [illegible] مانند [illegible]
ضد فضایل [illegible] چهار است

[illegible] اول جهل که ضد حکمت باشد
دوم جبن و [illegible] که ضد شجاعت است سوم حرص و شره که ضد
عفت است چهارم ظلم و جور که ضد عدالت است [illegible]
و معنی [illegible] که هر فضیلتی [illegible] است و [illegible]
[illegible] اقسام [illegible]
که [illegible] فضیلت [illegible] و [illegible] از اطراف [illegible]
[illegible] مانند مرکز و دایره [illegible] فضیلت است و دایره
[illegible] مایل [illegible]
[illegible]
طالب فضیلت باشد [illegible] العلوم کند
و [illegible] اقسام [illegible] کند [illegible]
نفس [illegible] فضائل [illegible]
[illegible] طرفی از [illegible]

[illegible]

سخن نسبت رجوع عکس [illegible] گرفت [illegible] اختلاف [illegible] [illegible] و تمام انحرافات

[illegible] اعتدال [illegible] اعتدال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کنند [illegible] معروف [illegible] بکنند [illegible]

[illegible] کنند [illegible] گویند [illegible] کنند [illegible] بالتعقیل

و لهذا لیس حالی الا و هو عجیب بلکه از ادراک عجایب آن محتاج
با وسائط و آلات و الا و هو عاجز گردد و حکمت الهی از ایشان ... فضلا
... [illegible] ... الحمد ... [illegible]

[illegible]

... [illegible] ... بصحت عقل ... [illegible]
و زنگ ... [illegible] ... و ... [illegible]

بجانب ... [illegible] ... جعفر ... [illegible]
... [illegible] ... حسابی ... [illegible]

[illegible]

کسی باشد که میان حلال و حرام فرق کند طالب ... [illegible] رجال
و ... سرمایه عادات ... الحال و التوکل علی الله ... [illegible]

[illegible]

وقت طلب [illegible] ذات حق [illegible] در [illegible] که [illegible] در طلب کند [illegible]

حق وقت [illegible] در طلب [illegible] وقت [illegible]

[illegible]

[illegible] وقت [illegible] در [illegible] بند [illegible] وقت حق [illegible] رسد

باعث شود بر طلب کمالی که مقتضای آن قوت باشد اول قوت
جذب ملایم باعث شود بر غذا به قوت غاذیه و استخدام نماید در ارادت
بدان کمال رساند در صورت قوت نباتی و بعد از آن و وقت [illegible]
و طلب نشو به مبدا آن و قوت [illegible] مبدا دفع ملایم
حصول صورت حیوانی ادراک محسوسات وقت آن قوت حیوانی کند با ادراک کلیات
و در سلک یافتن را اقران و طلب ریاست و قوت بشری و قوت هشتم
مبدا النطق است حیوانی با [illegible] حواس ادراک [illegible]
قوت [illegible] کند معقولات کلیات و در حکمت [illegible] تمام
و آن [illegible] اسم عقل را اطلاق کنند و کمالات [illegible]
[illegible] تمام [illegible] از آن [illegible]
[illegible] تمام شده است [illegible]

صناعت و کسب فضایل است [illegible] طالب صنعت در کسب کمالات و تکمیل نفس ناطقه بهمین عبارت کند
اول بعد از آن قوت غضب و بعد از آن تکمیل قوت تمیز و الا کار در اطوار [illegible] حکمت
با فرض تعلیم حکیم [illegible] و حرکت [illegible] در کسب کمال [illegible] میسر شود و الا ابتدا از حکمت [illegible] حکمت
را عملی متدرج [illegible] عادات [illegible] فضائل [illegible] از وجود کند [illegible] تکمیل و تحصیل علم [illegible]
و حصول معلوم کرد کسب فضایل [illegible] صناعت طالب صنعت [illegible] موصوف باشد
اقدام نماید و آن [illegible] نفس [illegible] ملکه [illegible] صادر [illegible] افعال [illegible] باشد
وجود کرده و این سخن [illegible] اعتبار ملکه صاحب [illegible] صنعت [illegible]

و بکمال قوت نظری مشغول گردد اول بروح علمی کند که
نتیجه سلالهٔ اصلاب [illegible] و لهو از آن تعلیم [illegible] از مقدمات آن
دهم با حقایق موافقت نماید و علوم را از آن مدرک [illegible]
تا ذهن سلوک [illegible] تقوی و تحکیم [illegible] در [illegible]
علم بروح کند [illegible] موجودات [illegible] خالق [illegible]
ختم کند [illegible] نماید [illegible] طاقت خود از احکام [illegible]
ای سر قوت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] نماید [illegible]
ملکه [illegible] حکم کامل [illegible]
چنانکه [illegible] در حکمت [illegible] سعادات
باعتبار [illegible] مشغول گردد [illegible]

لعزو [illegible] تمامی و معاملات [illegible] اول
معاملت [illegible] دوم معاملت [illegible] سیم معاملت [illegible] باجتماع
[illegible] و معاملت [illegible] و [illegible] بروح
در [illegible] چنانکه حکمای متقدم گفته اند [illegible]
اول علم تهذیب اخلاق دوم علم منطق سیوم علم ریاضی
چهارم علم طبیعی پنجم علم الهی [illegible] علم [illegible]
[illegible] وجود [illegible]
[illegible]
[illegible]

نافع بسپاهیان صرف و نحو و آنچه باضافه علم مشغول
گردد با صرف آن التفات نکند و مراد از آن در علم منطق

[illegible]

کمال انسان تهذیب نفس است و جود کردی
تعلم آداب ... داخل تهذیب اخلاق است و ...

[illegible]

ازدیاد صلاحیت و الاستعداد ... علوم ... العقلی ...
... تا ... اجتماع در ارباب ... معاش

بوجهی لائق واقع شود و ... ضعیف ... با مقدم ...
... و ... روز ... و ... بعضی ... ظاهر ...
... و ... و ... الحق ... بعضی ...
از دیگر انواع ... مرتبه ... انواع علوم فصل سیم در بیان
... صحبت ... محافظت ... نام ... مجلس ...
فاضلات ... انواع علوم ... واجب ...
... صحبت ... ادوات ... حاضر ...
و ... در ... صحبت ... استعمال ...
... انواع ... باشد ... در ...
صحبت ... صاحب ... باشد و ...
... اهل ... در مجلس ... ملتفت

اخلاق و اوصاف طبیعی مصاحب کسی احتراز لازم از صحبت
ابنای عصر واجب داند خصوصا با طایفه از اصحاب صفات ذمیمه
خود باکی ندارند و مجالس و محاورات … باشند
و حکایات رکیک نقل کنند و اشعار مهمل مستهجن … اگر چه
خواتین و اصحاب لهو و صحبت رواج دهند و در بعضی مردان کمال
واهی کنند این فعل … و … عکس … از زنان
امرا و سلاطین کرده و تمام همت ایشان … اکثر … سخن … صحبت
حسبی … با … صحبت این طایفه و احتراز از استماع کلام
ایشان عظیمی … طبیعت در این جمله الفاظ رکیک و اشعار مهمل
رنجور … و رواج … اصحاب … صحبت … فضل …
به زیست خصوصا جوانان نوآموز نورسیده … صواب … را

مستهجن

جاهلان … مطلع و مسخره که … از اکثر … ایشان
کمال … و فضایل … در ذات ایشان … ملکه
ایشان … صحبت این … ضایع … چنانکه … ممکن
… بسیار … و … عقل و … کافه
… ایشان … مستلا … و … دانست … حسن …
مانند … فضایل … لطف … ایشان … ان
و فسق و مسخره که خواننده و … ایشان … و …
و عکس … کنند و این … جمله … است و … از ایشان
واجب باید دانست … امر … اکثر … اعتدال
بلکه … طالب … خوش … گویند و این از جمله
فضایل … است … طایفه … حال
و افضل … باید که … صلی الله علیه و آله

[illegible]

[illegible]

لذات جهان اصل نشر و هر کس را اللال حسن لیس ب... و لذات دنیا و
نشر ... را انکر دانند و گویند الصاحب حال ب... و لاصحابه حقیقت
و بمعنی مراتب از سکر را ... اثبات مال اعتبار کنند تا در جمیع
ال ... بس ... او نیک الحمد ... کامل است و لذورا کر
... بکرات ... ورات و مال اورا ... ولالان صعب

عاقبت ... را ... ال
ناقع ... ب... ... حسب ... زایف
و انصاف ... ... جمیع ... زمان
... علم ... حصول ... حسب ... اصلاح ...
... اصلاح ... ال ... در ... ... کنند
... علاحا ... ... علم ... صور ...
... ... ال ... ... جوان
... ... ال ... ... الکل ... ...
... ال ... ... صحیح ... علامت

وصفی خاطر الله ان ... مالک ... معلق ... ولد از رک
حساب ... ولد ... در حسم ... ملک ... اعتبار ... در ... کمال گفته
و از ... ما کل ... ... و ... اطراف ... اند ... در ... ۲
سالک ... نامند ... ... اندرونها ... ... احوال الحق
حساب آن ... ... طاهر ... ... سالک ... و
درحساب ... ... حال ... ... ال ... ...
... ... ولاد
کمال ... ... ال ... ... در ... ... نام ...
و قابل صد ... لل ... صاحب ... و ... ... تا ... ولان نعیم
امر ... ... در صفا ... کمال کو ...
... ... ال
... ... موقف

در اخرت ۵

واقعال خود نماید چنانکه هیچ دقیقه از دقایق علم او در خزانهٔ غیب ذهنی مبارک حق تعالی مخفی نماند
علمات جلیلهٔ حق جل شانه اعمال خود مشغول بود چنانکه تمام تمثیل سر که در مواقف عقل واقف بود
بی الطاف اوحس رذایل بد نفس‌ها عجایب صنع نگار بار در مراتب این لذات مقصود او لطف مراتب مصایب
سکر در مصیبت کمال لذت و همت طی کند و من از آنکس که خود را اهل سالک و پیش بکشد و از و در نفوس
و امد که بهی در رفیق علم کشیدم در ما تید دفتر و کتاب حکمت و علم الحکیم و حق خود را با آن نصیب تام به آن سال
سالک فان سر آن ترکند وجود شود ابر بلکه حق تعالی با مدبود اول ذات خود را نور اسما
از شنیده لذات لذت و ذات خود ما را از دیکر است و انوار کائنات املاک الصمد **فصل هفتم** در صفات

امراض نفس چنانکه در طب ابدان علاج امراض بضد آن کنند
نفوس نیز از لذات لطیف اضداد آن نوازند تا صحت احساس
فضایل حاصل است و اضداد آن چنانکه سابق مذکور
شد که حسد را اضداد او که نفس رذایل است سلامت فضایل حواره
بسبب تجارب وقایق در اوضاع علاج الکشف که از اصل
جنس مرض علم کند و سبب آن و علامات آن علم کند و از آن
معالجه آن مشغول شود چون مرض محکم از سابق اطلاع آن شد
مشغول چنین اقوی میدود ادراک آن که دانا بکمال قوت آن تا چنانکه
با اراده و لوکاف نفس منفعل بود و ادعیه جالب آن را حاصل نفس
شود از آن مدبر بر آن کند مثلا تعبیر جالب نفس سبب تضعیف
باشد چون سبب حرکت نفس او دو منعطف بعبر حال بدن
میشود ما مدحرکات باضطراب و لرزه و اصابت آن سبب آن

مثل تبرها و یرقان و لاغری و مثل آن و علاج اعمال
خصوصا در بعضی رئیسه که دفعا بند دل [illegible] احتیاج
تغییر اعمال نفسی میکرد و مثل اتصال قوت [illegible] و فکر
و تخیلات و تصور در عادات آن اعضا و امثال آن حکمت چیست
طالب تفصیل حمیات خاطر معالجه که مشغول شود اول ملاحظه
کند سبب آن مرض چیست اگر تغییر اعمال است بیان قانون
معالجات کرده در کتب طب [illegible] تعالج [illegible] ما بدواکه
سبب آن تغییر احوال آنست که [illegible] در کتب این صناعت
مذکور است تعالج آن مشغول گردد و اصناف معالجات در طب
چهار است اول تغییر احوال دوم [illegible] سوم [illegible] چهارم [illegible]
وضع اعضا [illegible] علاج [illegible] طرق اعضا [illegible]
[illegible] و آن [illegible] علاج [illegible] کرد نفس

[illegible] علاج قوت [illegible] که آن قوت [illegible]
[illegible] با اعتدال [illegible] را اگر [illegible]
[illegible] علاج [illegible] که [illegible]
و در مرتبه اعتدال [illegible] قوت [illegible] مزاج [illegible]
در میان آن قوی [illegible] علاج [illegible]
طبیب [illegible] که علاج [illegible]
[illegible] طبیب [illegible]
[illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible]
[illegible]

۳۱

واضح کرده اند چنانچه شبهه نماند و حضرت که شمس آن
زوال نیست در کتاب خود محکم کرده اند اعمال
بارادت و اتصال بدان نهایت کند و اگر همی قمر مقصود
حاصل نشود بیست که صد این زوال بسد فرس لکد
بر آن ملازمت وی مدد وال نشسته اگر شمس آن
فصلی باشد ملازمت کنند و احکام آن فصل مصاحبت کنند
تا آن فصل شمس را ملاقی بود و دولت بالکلیه رو آب کند
و اگر باری مدبر و مدبر علاج امرانست در بعض مقصود حاصل نشود
علاج حولی کار رسد و منفعت علاج او آن ... ازان زوال نیست
ملازمت بسیار کند هم باری و هم توقف و مهم ساده عملی
در مناسب باشد و اگر این علاج کار و باش

لا باید که مرا بطه اعتدال لکه هد للله بعض آن زوال نیست
که مقصود مطلب بجز آنست چون روی بانحطاط او دارد و مرتبه
و سعد زد یک ساعی که در درجه فضل است که آن زوال
جدید کرده بالکلیه انفس سالکه نبود و مرد مرض
بار گردد و اگر این مدبر کار و مانع و بعض عادت
قدیم که در آن زوال دلالت هر وقت بعض فسخ اللهم
آن زوال نیست اقدام نماید با جاز بعلاج ... اولاد
مانند داع اخوال مروی و آن ... منبت
علاج کلی باید اولاد بعض اعوان صعب زحو و ادب کمتر مانند
صلی و صلح و مسلل ... از ... والکلمات ... ق
... دولت ... مثال شود ... بعد قصد طا

[illegible] سبب که [illegible] ابدان [illegible]
و از اوقات [illegible] ال [illegible] فاید [illegible]
وجه [illegible] صلاح [illegible] العلاج [illegible]
[illegible] الله [illegible] که [illegible]
[illegible] ملکات [illegible] علاج [illegible]
در طب و [illegible] و [illegible] مو [illegible]
[illegible] ملکات [illegible] و [illegible]
حول الله [illegible] که [illegible] ارواح [illegible]
امراض [illegible] و [illegible] الابدان [illegible]

دستور [illegible] در ان آب [illegible]
[illegible] جهات [illegible] که [illegible]
[illegible] باعتبار [illegible] که [illegible]
و کار باعتبار [illegible] که [illegible] جهات [illegible]
[illegible] جهات [illegible] و جهات [illegible]
و این جهات [illegible] که [illegible]
واقع [illegible] کمال [illegible]
[illegible] و [illegible] کمال [illegible]
در [illegible] حیوانات [illegible]
[illegible] حیوانات [illegible] و [illegible]
[illegible] حیوانات [illegible] و [illegible]
و [illegible] کلام [illegible] در مجلس [illegible]

لذ دعها

ادراک حقوق ... [illegible]

[illegible] مجلس ... [illegible]

ان مجلس ... [illegible]

... کند ... [illegible]

... مجلس ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

ادراک منزلت عاقلی خود را از مرتبه حیوان فروتر یابد

و باز در مرتبه جمادات فکر کند چون خواص آنها هم دریافت نمود

از آن مرتبه برتر رود القصه تا بصفات انسانی رسد پس از حس حال

این صفات انسان خود ملاحظه کند تا در ادراک ما بصیرت و لذت ر

حیث ... [illegible] کمال عقل و در طلب تحصیل علم

حرکت کند علاج جهات مرکب ... احوال مرکب النفس الادمی

ما ان خود را ... تصور کند و اصلاح ... مشغول شود و ... [illegible]

امر الهی نیست زیرا که جاهل حمل افعال کند در عالم ...

هر که منبع طلب تحصیل ... و ادراک ... صاحب تحصیل گردد در ...

الست ... [illegible] جاهل با ادراک ... [illegible]

... [illegible] ولیکن ما فیه ... موجر کند

توجه جناب ... گشته و از آن تمام ... [illegible] گرداند

[illegible]

اول عجب و آن ظنی باشد کاذب که اهلی در حق خود پیدا کند
و نفس خود را منزلتی شمرد و درجه اعتبار کند که مستحق آن نبود
و کبر اینکه عجب و فرق آنست که صاحب عجب می
با نفس خود دروغ می‌گوید که ظنی در حق خود دارد و متکبر
با دیگران دروغ گوید و خود را اکمال فرا نماید اگر چه داند که
از کمال خالیست و علاج مرض آنست که صاحب این مرض
رجوع با نفس او کند و تصور کند فضایل از میان
[illegible] و در کسب خود با دیگران [illegible] و کمر او
دوم افتخار [illegible] و [illegible] که [illegible] خارج
از ذات [illegible] و [illegible] مال
و [illegible] و جاه و حشم [illegible] و اصل [illegible]

دلائر ر

فضل الطالع است از درجات جیب ارکان طالع [illegible] را او
معروف است که [illegible] مدار واحد حاصل [illegible] و [illegible] کرای [illegible] حصه
در ایام [illegible] حقیقت [illegible] ورا در آن [illegible] ساعات و حال
در [illegible] آمده [illegible] و احکام [illegible] ساعت [illegible] از
ذات [illegible] در جواب [illegible] داده و دا [illegible] او
در فضل [illegible] تحقیق [illegible] [illegible] ل
بر [illegible] علامت [illegible] ای [illegible]
[illegible] خود [illegible] کرده [illegible]
پس [illegible] در [illegible] ذات [illegible]
[illegible] مقام [illegible] ان را
[illegible] صاحب [illegible] خود [illegible]

[illegible] الا [illegible] صرف [illegible] که [illegible]
پس [illegible] **سیم** [illegible] کرد [illegible] در [illegible]
و [illegible] در [illegible] ما [illegible]
[illegible] است
در [illegible] و [illegible] کند
طالع [illegible] حاصل [illegible]
پس [illegible] کنند
[illegible] آن [illegible]
باب [illegible] **چهارم** در [illegible] استعمال کند
[illegible] و [illegible] ال
[illegible] اگر [illegible] کند [illegible]
[illegible] ال [illegible]

و از ان که سببها و عداوت در دلها پدید آید علاج آن ترک آن عداوت است
و کسی هر چه اعتدال سلوک و مداومت الصبر در مراعات مروت بکند خشم
استعداد او بسبب آنکه اهمال مجاهدت و ریاضت نمی‌کند و کسی که او را تمام کند
نسل ابدان از ان راه خصمی با خصم عالم المدارا و الآداب سلام
در خشم و فرح الاولی الاسباب عکس خود از ان حاصل کنند علاج او
ترک الالتفات لمن اعتدال است و اعتبار از اصحاب و اجداد
تا از عالمی لا نفس او دور شود و فعال بسته شد و وقار او را ملکه
کردد خشم عجز و سبب و فنای و انکسار از مال تولد نبود
در ان و سبب در دوستی و محبت هم در حق حکم و سبب او را از بها
بزدیک الابس کمال است هیئت حسن در دفع و مانند ان دی
ان الله لا یحب الغاضبین و لیس سبب است مجلس ها

رذیلت معروف نبود و همه کس نفس خود را از ان پاک و مطهر سازد
و اکثر صفت در ایشان مرکوز است علاج این ترک آن حضور
و کاهی بسبب تعرض لا لاغراض حسد و شر کر رذیلت نوعیت بهیمیت
حاصل بود زیرا که چون مراد حریص بحب در تحصیل او وجود مکرر از ان جماعت
کر زینت اکل تحصیل کنند و اندازه مانند ان و ممکن را
و کاهی بسبب حرمان تحصیل اموال نفی با تحسان و اصحاب خود
معاملت کند ولیکن بسبب اتلاف اینکه نهایت قبح بکار آید
دوستان و دوستان اصحاب و لیکن از ملامت اسمار و حقارت
بهیمیت و اندوه و طرز شب ازین کار
و اتصاف موصوف کرده و صاحب خشم و حمل قوت
هوای رذالت طبع خود کند این حرکات با علم بسان

احتراز کند و غرور و عفت ام در وقت بانتصار عجائب کند و دریافته
اعتدال مزاج دانش علامتی وهو وسط دلائل جمال کست در حال
حسن صورت لیست و صف دلیل از لیست نقصان عقب ام علامتی اند
امراض و رذایل بسیار تولد کند اول اختلال حس و سقوط آن از درجه
اعتبار دوم [illegible] واتصال عرض سوم طمع جهال و اهل حسد
در مال و جاه و عرض او چهارم اضطرابات افکار او و فتن حادث در آن
پنجم کاهلی در ترک قضایا و واجبات حالات دولتی و [illegible] حب
رذایل نفسانی ششم دلیر شدن ظالمان بر جور و حیف کردن
در حق او هفتم رضا دادن بفضایح و قبایح از برای مال و جاه
و اهل و اولاد و اقارب هشتم استیلای حرص و آز در نفسانی
رغبت کلی نهم شیوع [illegible] در مملکت [illegible]

و انواع معاصی دهم تعطیل مهمات و عدم انتظام امور
و ارحام او و رغبت کردن بدان از اسباب فقر [illegible]
حمل کند بسلامت خود و عدم [illegible] از ملوک و اعیان دیگران
چه ظاهر کرد [illegible] کند و علاج این مرض سبب
آن [illegible] چنانکه در نفس [illegible] و ازالت [illegible]
این رذایل و حرکت نفس از دفع مضار و الانتقام
مورث قوت عاقله [illegible] باشد [illegible]
نظر [illegible] علاج [illegible]
درکات [illegible]
لذات [illegible] طبیعت و انواع [illegible] والله [illegible]

ارث ما

خصوصاً ... صحبت ... نفس ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

صالح ... [illegible] ...

... [illegible] ...

وبهانه در کرفوت عاشق ... رخصت ... دفایع ... حیات ... فرح

وصحت ... در فراغت ادراک کمال ... بالاولی ... اولی الالباب

... محفوظ ماند و بیاموزی ... الفواید ...

... همت ... طلب ... معنی معروف ...

... نامیده ... وقبیح ... که مروی ...

... علی الدوام ...

باشتغال علم ... با صناعت ...

و ... صاحب علم فاضل ... سعی ...

... ذکر آن ...

حکایات عشاق و روایات اخبار المعاشر که در آن ...

منع فرمایند و مطالعه آیات و احادیث آن را ملکه گردانند

٢٩

دیگر آنکه تدبیر منافع بدنی نفسانی چون افکار بکار آید و ریاضات بدنی چون صوم و سکون و انواع عبادات
و اعمال شاقه و امثال آن موجب شکستن قوت شهوت شود علاج کند علاج استیلای شهوت کاهلی و تقصیر در طلب کمال و آن
و حب شهوات و حرص بدان زیرا که ترک فضایل و ارتکاب رذایل موجب هلاک بدن و انقطاع نسل
و تقصیر در طلب کمال و اهمال اکتساب سعادات ابدی که غایت آفرینش او سبب رذالت است در تحصیل فضایل
علمی و عملی جاهد در ازالت آن بکوشد علاج حزن و آن المی نفسانی بود که از فقد محبوبی یا فوت مطلوبی
و آن باید فراق محبوب و سبب آن شدت رغبت باشد بمنافع جسمانی و لذات بدنی و آن …

منافع و لذات سریع الزوال است پس هر که فوت آن نخواهد بسی نخواهد بود و هر که عظم حالات نفس داند ضبط
نفس از حسرت … خود … عالم … که در جهان ثبات طلب کند همچنان بود که … ثبات
محالست … در زمان … علاج … رجوع … کند در طلب …
در عالم کون و فساد … زوال لازم است … محالست … طلب کند … آن
آمده … که … کند … منافع جسمانی
قید ضرورت … حاجت … علاج حسد

ضروری

ز عادت وحش
بملکه حسد حسب
فاصله بلکه جمع البدر
لنفس
محکم ... ملکه حسد
... از آنجا

محالست ولی عمر حالت وحصول مطلوب حسود محض است والنفس
هرگز حسود ولاحسنی در ملکه غمناک گردد وتعکیر
فصل از آنجا عالم هرگز منقطع حسود دارد
فرق میان غبطه وحسد غبطه آنست که صاحب کمالی منافع وخیر
از غیرش هم کند لا از و کند از و زوال آن از آن
غیر نخواهد بخلاف حسد که التفت حالم از غیر زایل شود

رومی خود

ومناقص او را نیز وحسد آنکه در نوع کمالی نفس است
و از شهوات نفسانی وقبح از انواع حسد آنست که
در میان علما افتد زیرا که منافع دینی حسی حسود صرف کند
ناقص خود و حصول کمال از آن ظاهر گردد واز آن محروم مانند
حجاب ... از منافع محال حسد وعلم الکل
... حسد از هر کس لازم
از دیگران ... تعلیم دادن
... ضعیف گردد حسد حجاب
و هر کس ... حسد ... علم کند
علاج آن ... حسد ... علاج
... حسد ... از دیگر

از ن

... اف ... ب
زوال ... و طلاع ان

[illegible]

لا زعلاج گرد چه معلوم بود و چون در تجنب با ملک کند
دا ... که با عیب ران حرف باشد از دروغی با تجنب مال وقار
بالدر ارادت نفس و منع خرابات از اصناف حسی و داریا
برانداز بابل معلوم بود که ضعیف ان کرد به هم در قول
و جسم در ضعف و زوال ضعیف عالم و عدالت رجال
و زوال گرد واد انیست باب سوم در علم سیاست منزل

فصل اول در بیان احتیاج مردم بمنزل و معرفت ارکان
منزل بر وی ... که ادمی محتاج بغذا است
و غذا او مانند سایر حیوانات طبیعی نیست
ساخته وارد احتیاج بمخلوق ... و وجود ... لا ...
درست اید بلکه غذا او بیا مدبر صناعی ...

اختیار وجود دیگر د ما مدرر دعت الارتقا و الک کل و اللہ کردن و تحریر ساختن و تجلی عمران
و تحصیل ریاست الارض ملتفت و بعضی و المدین و ترتیب کتاب برای سعی اعلای اعوان و الصار
و استعمال الات و الوات کرار رونق ارزاند ببیت این صورت ستد او و صحابت کردن
ماده المعتز از غیر اد وظیفه هر روز ابد در بکرو بحالت بلکه ما امراکان سلار بعض لا یم الا صحاب باید
و روز ارز بدر حاجب کرد حسب فاضی زهی حال با صورت حسید ادراک انسان وجود دیگر در وصلت
عدا امیت در ان مداوی لذا تحیه لقمی را احتیاج بر جیر نهادن ماده نعبر او کرات
حاصل حاجتمه لذلک و ترتیب ابن بود وظاهر شد در مجاهدت ان کلی در وجه معاش ممکن نبود

پس بضرورت در بیابد و در تحصیل ترتیب ان چون
احتیاج بنوع کات و افعال اضاعی الفکر کسی باید کرد پس باید
در منزل معظم و ایجا هضم و حارها و اموال قیام نماید و ان ساعت
تحت فی تحصیل و التحب فانی نوع ان را بالجمله ما
احتیاج الله ایشان پس بعلم الرجال اقتضا کرد هر یک
چنین کرد نامه مجاهده مزبور کند و هم کار نیک تمام
و منور است و حل و هم احدوثت پس کانت بسبب خروج وقت
کم میس و حاصل و دره صاحب نوع فانی و دره بسیار میرسد
مدد و مجاهدت باد در تمام نوبت تملک کار او برای الله
و حال جمیع انواع و انواع ان محتاجست ضرورت انسان را یک یک
و اولاد پس بضرورت احتیاج باید بسته معنی انسان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بدست آید مانند میراث و عطایا و رعایت [illegible] کسب از آن
[illegible] و [illegible] بالجانب [illegible]
با صناعت [illegible] و در کسب مال سه شرط رعایت باید کرد
اول احتراز از جور مانند ظلم و تغلب و [illegible] کیل و وزن
و انواع حیله و دزدی و گواهی دروغ و قمار و امثال این
دوم احتراز از عار مانند مسخرگی و [illegible]
سیوم دنائت مانند صناعات خسیسه [illegible]
تمام اصناف خسیس مانند [illegible] و این صناعت
مفسد [illegible] دوم [illegible] مانند

و سرمایه تجارت حلال
در معرض [illegible] و زوال

مسخرگی و مطربی و مقامری و رقاصی و [illegible] و امثال آن و اما صناعت
[illegible] سیوم آنکه طبع از آن [illegible] مانند حجامی و دباغی و کناسی و امثال آن
و این صناعت فرومایگان [illegible]
در صناعت قبیح است [illegible]
زیرا که [illegible]
اعتبار [illegible]
جمیع [illegible]
آن که [illegible]
برسه قسم است اول آنچه تعلق بجوهر عقل دارد مانند [illegible]
در صواب مصالح امور و حسن تدبیر و این صناعت وزرا است دوم
آنچه تعلق [illegible]

و انمام این دخلت تمام است مانند کتابت و بلاغت و لطف قلم

و شروط [illegible] و تحکیم و میقات و [illegible] و ای صنایع لطافت و صلابت سیم

از فعل نحاتی و [illegible] و اتصالات مانند ابدال و [illegible] اسکر [illegible]

و صنعت حدادی مانند وضع مسار و اعمال ادوات [illegible] و فردوس [illegible]

و صناعات [illegible] مانند [illegible] اقمشه و [illegible] مانند [illegible]

و ابدان و اشکال و حماله و [illegible] مانند [illegible] و ساز و تقدیم اجسام

صانع صنعت ابدان است زیرا که [illegible] و ابدان [illegible] صنعت

ابدان [illegible] صنعت سیم صانع صورت بشد [illegible]

[illegible] که مشغول بود [illegible] صانع [illegible] باشد

حدث کند و [illegible] صنع [illegible]

و آن کند که [illegible] صنعت [illegible] حلیه داردن

و حیله در [illegible] مانند [illegible] عرائض و صنعت [illegible] باشد

ولا حیوانات و [illegible] و تحصیل [illegible] ازواج [illegible] وجود کرد

زیرا که [illegible] صورت [illegible] طاهر [illegible] کرد

سیم [illegible] صنعت [illegible] است

و در [illegible] صناعات [illegible] سیوم [illegible] حاصل کرد [illegible]

[illegible] صناعات [illegible] سیم [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] و مطلب [illegible] باشد

اول [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و اعضا [illegible] [illegible]

سعادت و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

نفع اعوان و فواید آن بسیار است اول ... دوم نفع
از یاری ... در وطن ... [illegible]
از بعضی ... که ... در ... سوم ... [illegible]
از آن ... بعضی ... از ... حقوق ... [illegible]
احتیاج ... از ... چهارم ... [illegible]
در ... از ... بعضی ... احتیاط ... [illegible]
فضیلت ... از ... ششم ... اول ... [illegible]
در ... اما ... [illegible]
کتاب ... نفس ... [illegible]
... [illegible]

عاقبت باب دوم احتراز کردن از اسراف و تبذیر و آن
چنان بود که مال را در وجه لذات و شهوات صرف کند
یا در امور ضروریه از حد اعتدال گذراند یا در غیر موضع صرف کند سوم
احتراز از فضول اشیا و مباهات ولی حسبان ... در ...
لاف و گزاف و اظهار مال ... خود در جاهای ... باشد یا
در غیر محل احتیاج کند ولی ... ولی تصور کند چهارم از
... احتراز کند ولی حسبان ... در بعضی مواضع از حد اعتدال
صرف کند و در بعضی ... یا در هر حساب ...
... خارج ... مصارف مال ...
و عاقبت ... باشد ... اول ...
مصرفهای صرف ... صدقات ... دوم ...

حادث وبعض لغت ظاهر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و دلبس و کنا [illegible] وقار و دلش [illegible] رضای در
موصوف [illegible] وقار [illegible] وعقبی [illegible] وقار در
[illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وجود [illegible]
[illegible]

[illegible] بار دیگر طلب [illegible]

[illegible] [illegible] حاصل [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] مشغول [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

فارغ [illegible]

دو حرف قبالت [illegible] بود مگر محمد خود با این طاهر [illegible]

و آثار [illegible] [illegible] معالی [illegible] عشق

[illegible] [illegible] مورث [illegible]

مورث [illegible] [illegible] مجالس

[illegible] [illegible] صحبت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

تا محل [illegible] صحبت [illegible] مجالس مردان رسیده با [illegible]

[illegible] [illegible] صحبت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] اول

خانه و آن [illegible] [illegible] هر دیگر و مال

[illegible] [illegible] حرف کنند جم مناره و آن [illegible]

الدار ... [illegible] ... نود ... کنم

حال خود را ... [illegible] ... رسانیدن

تا ... [illegible] ... اصلاح ... [illegible]

سیوم ... [illegible] ... او را ... [illegible] ... فعال ... [illegible]

چهارم ... [illegible] ... حال ... [illegible]

و ... [illegible] ... مجلس ... [illegible]

... [illegible] ... الله ... [illegible]

پنجم ... [illegible] ... صاحب ... [illegible]

و ... [illegible] ... وضایع ... [illegible]

... [illegible]

اول شغلی که در حق او نماید آنست که او را از قرین بد نگاه

کند و اکرام با موافق او نهند در تمام عمر از آن تا خویشتن

پس آنکه بعد وضاع و ضایع او را ... رکنند و اجتمع و علول

معلم ... مسلمانان و بد ... دین و حرام

نیز ... صحبت و اخلاق ... کند و تحول ... و صایع

او کام ... ادب و تهذیب اخلاق او ... بی ... که

اخلاق ... فاضلست و اخلاق ... دم ...

... کند ... کمال ... و اخلاق ...

و اول تکمیلات ... و ... و ...

موقوف آنست و اول ... و ... را

آنست ... و ... کند ... و ... و فعل ...

دیری معنی ... اولور ... جمیل

...

وجوه فعل جمله ... اولدیلر ... کمید

جر مرزنه ... درس ... ملاقات ...

یا اولوکید ... اولدرکه ... تعلیم اولور اغاز ایدر

واحد و اشعاری ... دلالت ایدر

اولدیلر ... اولحتم ... او

...

سنح ... ایدر ...

...

...

در بیان علم حرکت و سکون [illegible]

طعام [illegible] علامت [illegible] حاجت [illegible]

[illegible] و رنج [illegible] الحاجة [illegible]

[illegible] طعام [illegible]

و [illegible] طعام [illegible] سعد [illegible]

[illegible] و الطعام [illegible]

[illegible] کلاک [illegible]

[illegible]

حاصل [illegible]

[illegible] تمت [illegible]

ورزش حاصل کند و حرکت کردن و سایر رفتن و ریاضت [illegible]

حاصل [illegible] و سکون و در حاجت [illegible]

[illegible] حرکت و سکون [illegible] در والدین [illegible]

حاجت [illegible]

[illegible] کند [illegible]

[illegible] الاحوال [illegible] محسن [illegible]

[illegible] خود کند

[illegible] عالم [illegible]

[illegible] واجب [illegible]

[illegible] احسان کند و [illegible] طعام خوردن

[illegible] عالم [illegible]

و باید که کودکان را که با او بمکتب روند آداب نیکو و عادات جمیله با او در مکتب نشیند تا از ملالت ایمن بود و کلّ
لباس ... و ... رغبت و حمیت او در تعلم ... و باید که معلم او عاقل
و دین‌دار بود و به تهذیب اخلاق و ادب کودکان قادر و بوقار و هیبت و مروت و ... موصوف بود و از
از اخلاق ملوک ... و ... در وقت تعلیم اگر معلم کودک را ... ضربی ...
و حسن تعلیم ... ... عفت ... کرد ... معلم ... قضیه ...
باشد و ضرب اول ... ... و ... بازدارد ... و ...
در ... کودک ... ... کودک ... ...

و هر چند وقت اجازت بازی کردن دهند بشرط آنکه بازی جمیل بود
و از ... ... دانش ... و ... معلم ...
و ... ...
و ... ...
... ...
تا ... ...
گرداند ... ...
با ... ... و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
و چون ... ... اگر ...
علم ... ...
... و ... ...

... ...

فرماید و چون حاجتش التماس نماید لطف بسیار اورا از آن مند ساز
معنیت خود را از آن صحت کند باشد، و ملالت نیز صحبت
در آید و در تمامت این معانی اهتمام کند و برای طلب معنی و نکس صرف اوقات خود
فاقد روا ندارد و چون نوبت به صاحب فرزین گردد نوبت
معنیت خود او ساده است اگر او را با بدن مناسب اوقات قدح کند
و دو خانه را وصل کند و چون شطرنج در بر و در میان اولاد تمام
آداب سخن گوئی و طعام خوردن و غیره در کلام یاران و اهل سخن
بیان کرده با عموم کسان از ان هر کز نه خلیفه صنف لوح اراده
منع یاران و تخصیص دیگران در صحبت کرده اند ازانست
آن کس که آداب بر او ظاهر باشد از این کسب کرد آن محتاج حد و حکم
دارد منع و اسم هر لفظی از آن اطلاق حکم سوال کرده در حیز ابحاث

و مصاحبت او با احداث و جهال بیشتر است که اکثر الم
حرب زوال از آن بلا دست کمتر صورت بیشتر دارد باطنا
صیرورت و جویهای قوی که خاک بستر و طراوت آن رفع یابد
اصلاح یابد و شغل کسب رزق ها که بس کم بار قدر ولایح
رخنه یا شکسته گردد **آداب سخن گفتن** اول آن است که بسیار نگوید
و در وقت سخن نخندد و چون کسی در مجلس سخن گوید که او را در آن
ان حکایتی و اگر حکایت یا روایتی گویند که او بر آن واقف بود
وقوف خود اظهار نکند تا آن کس سخن را باتمام رساند و جواب چیزی که از غیر او
سوال کنند او جواب نگوید و اگر از کسی که جواب داند و اگر
کنند بجواب پیش و اگر سوال از جماعتی کنند و او داخل آن جماعت بود
در جواب گویی سبقت ننماید و اگر کسی بجواب مشغول شود و او بر

واز این جواب واند صبر کند تا آن جواب تمام شود از آن
جواب کفتن شرط آنکه در جواب سابق طعن نکند ولیکن اگر درازی
عوض نشود در جواب علیه السلام جواب کوید تا شنید از صحبت
وقت و جواب ایشان اطلاع می یابد اجرای ایشان را در مباحثه
علم و در شعر روی نکند بعضی که با ایشان سخن کمتر است کفی شرط آنکه
در فهم من و بحث با دیکر کند تا همه نکات سخن حاصل کردد
والبحث تمام آنکه در حفظ امور که ترتیب و بیان از آن است با ایشان مجلس
ملاحظه نماید و در اثنای در صحبت علما و حکما نکند و در مسائل ضروری و اوقات
دشنام اصطلاحات ایشان را نه در خلوت و نه در مجلس تا از آن معارف کنند
و در مجلس ... ایشان از فضا و رسوم و از مراتب لایق ایشان

احتراز لازم و واجب داند و در هر مجلس سخن مناسب آن مجلس کوید
مثلاً در مجلس نکاح از آن صحبت و ذکر آن و اجتماعات
سخن کوید و در مجلس تعزیت احوال معاد و اخبار حشر و نشر و صبر و تعلیم
[illegible]
[illegible]
و در ایام ... [illegible]
وصیت حسن ... و در ... مجلس [illegible]
حسن ... مجلس [illegible]
و از ... [illegible]
صحبت ... علما [illegible]
و السلام [illegible]

فوائد ...

زبان
و دو او را فکال دوهجو کاران [illegible] و بالیسر [illegible]
و دار امکان [illegible] کلامها و دار سلی [illegible] اعداد کلالیم [illegible]
[illegible] و دار سی [illegible] اوباع ... الجلسه [illegible]
طعام مجلس [illegible] الفضل [illegible] علیا [illegible] و علم [illegible]
تلاقی و صحبت و [illegible] مجلس تعلیم [illegible] و اهل [illegible]
[illegible] و اعلام [illegible]

آداب مجلس صحبت [illegible] اهل مجلس [illegible] روی [illegible] الا
ساعتی [illegible] در علیس کام [illegible] بار [illegible] اوراق [illegible]
روی [illegible] تا حورده ملک بر [illegible] ای [illegible]
وحسب [illegible] مجلس [illegible] بار [illegible] و دار [illegible]
[illegible] تکند و اداره

و کردن آواز بر روی یاران و نکند عادت تعصب و هن و آلودن
دهن بعد خوردن دیگری آنچه ازو حب دارد و آنچه از کرده‌ها
نفکند و اگر ضرورت شود خیال نکند اهل مجلس شنوند و بسیار از جای [illegible]
طلب نکند و چون اهل مجلس رسد قدم بر خود نهد [illegible] بالا نشیند و فروتر
و اگر اهل مجلس او را خود در صدر طلبد [illegible] اگر [illegible] نشیند
صدر اهل مجلس بود و اگر وقت [illegible] مجلس [illegible] و در مجلس خود [illegible]
حق او واقف بود با پای خود ایستد و اگر پای خود [illegible] نکند
تا اهل مجلس [illegible] [illegible] با کرانی [illegible] کرده نشود
و در بسی گفتن [illegible] لالی [illegible] نکند و لا [illegible] تا [illegible]
بهیچ حال [illegible] نکند اگرچه در خلوت باشد [illegible] مجلس

درمکان

واداب

کراهیت نکند و کراهیت ظاهر نکند و اگر از کسی چیزی در طعام
حسان نکند چه اهل مجلس بر آن وقوف یابند آداب طعام خوردن
اول دست و دهن و بینی پاک کند پس بر سر مائده حاضر بود
و چون بر سر مائده نشیند پیش از دیگران دست به طعام دراز نکند
مگر میزبان بود یا صاحب مائده و چون به طعام مشغول بود
دست و جامه آلوده نکند و از ... لقمه نخورد و دهن
فراخ باز نکند و لقمه بزرگ نگیرد و بسیار نخاید و زود فرو نبرد و با الوان طعام
نظر نکند و طعام نبوید و اگر بهترین طعام اندک بود بر آن
حرص ننماید و ایثار یاران کند و در لقمه کسان نظر نکند
و لقمه در پی لقمه مانند شکمخواران ... بر زبان ... نهند

و اگر در مجلس کسی که از او احتشامی بیش بود از مهمانان بدان ... بود و اطلاق ... بدان
نشسته دارد ... پیش از طعام ... دست از طعام کشیدن ... خود ... و اگر
کسی به طعام او ... کند ... دیگران ... از دیگران
باز گیرد ... تا ... باشد ... بر سر مائده
از طعام خوردن ... در ... جمع ...
و در ... بعضی ... دهن
در طاعت ... الا در ضرورت فصل هفتم در ... چند
و عهد ... آداب خواب ... در منزل
... خواب ... که ... را ... اهل ... عالم

حکایت

مدان قیام نماید مبادرت بحکم نکند و اگر کار با مسامحه باشد یا رد کند
بجای الله ... باشد و اگر کار خطیر باشد بر حکم جزم نکند و در آن تأمل
انصاف و حکم ... فیلسوف ... حکیم محقق ... در میان حکم ... الا
راحت ... که هیچ ... حکما ... محال حوادث و در ادراک
مانکی ... ادراک در تمام مهمات حرف ...
خود ... ضعف ... و اتصال
درست ... حکیم ... علم ... و در آن
ساز باید ... و در ... باید کرد
روحی ... ضعیف ... حکم
نیز ... در ... ضعیف ... قوت ...
و در طبائع ... کار ... ضعف ...

پس بر این عالم ... باید داشت و از جور
و بعضی احتراز واجب باید داشت تا نقصی از ... ایشان
وجه دیگر ... مجالست و در صورت
با ... واجب ... در ... و اخلاق
موافق ... و اجتماع و احتراز
احتراز ... عالم ... بر او باید
... مخالف ...
و ... در ... عالم
...
و اصلاح حال ... باید داشت ... و ... و در ...
حکم ... جانب ... مقدم باید ...

و جانب او

دیگر آنکه بعضی ... را ضمون کرده‌اند و چون کواکب او بر طالع ... رجوع کند
حساب طالع با حساب طالع ... اصلاح [illegible] و اگر ... ایشان کرد
و اگر بعضی ... از ... مستقیم ... [illegible] لازم ...
صواب ... باشد که ... از ... خود ... کند و الا
بسیار ... عقرب ... و ... [illegible]
عطارد و ... باشد ... است از ... ... و ...
زیرا که ... ... و ... [illegible]
در ... و ... از ... **خوب** ... کنی
و ... ... لاحقا کار ... ... [illegible]
ششم بعضی ... ... و ... ... [illegible]
از ... ... **دهم** ... و ...

و ... معروف ... الحاجب ... ... و ... باشد
هشتم ... ... باشد ... [illegible]
و ... ... **ترکیب** ... [illegible]
... سیوم ... ... احوال ... فصل
فصل اول ... ...
... ... [illegible]
... ... و ... ... آن خود
... ... [illegible]
... ... کردن و ... ... [illegible]
و ... ... و ... ... [illegible]
و ... ... و ... ... کند و ... ...
... ... و ... کند ... ...

بحسب اختلاف مزاجات نیز لایق او سیاه لباسی و بعضی را صورت میشود
و بعضی الیف در کار تمام عمر خود در این صرف نماید کی لایق آنها است
با تمام خود رسد مدار جمعی بر آن ز اعمال کسب و جمعی با علل کار
قیام نماید و بعضی اصحاب کسب شهد مال کردند و قانون عزرا گشت
در معاملات تنگ حیلت با کار زراعت و کار با هنری ودکار تجاری
و جمعی را کار زمین و بادی و کروهی مدرسی تعلیم نمایند از معیشت
در مسلم و بدوی آن بعضی بنوع او میرود خانه ازین اقوال
عالم بقا هر شهر و هرجای اجتماع ایشان است نماند بهر
اسباب معیشت از و کسب باف بود و لیکن اکثر بکار کم باف بود
نماند فرا با و معاملات ارسال با معیشت اکثر را عادت لازم است
روایت کنند در حق حضرت لعم بر ما اند و طلب عزرا که

هزار کار رعایت کرد تا انجمن شود و هزار قلم ان بکار ببرد تا ان
سر و کنند الکا با تحولات و در عبارت حکما بر آن است با معیشت باف بود
لکاکر گویند بر ان بعضی کار کنان با مدیا یک بحث لقمه ای از دهی منهد
و چون علاد اتفاق الو ... که اجتماع و عادت کرد یک لست
باید کی صناعات مختلفه در میان آن قوم باشد تا هر یکی
ولادت حکمت الهی مقتضی آن شد بر عکس و الا از آن متفاوت باشد
و همت و ادراکات مختلف باشد بر یک صنعت رغبت نمایند بعضی
بر بعضی و جمعی در ادراک صناعات خویش لایق باشند
و بعضی احوال ایشان در توانگری و درویشی و زیر سا و بلادت و ذهن
و نجابت و بد و ساختگی افراط باشد تا معاملات وجود گیرد
و معاملات و صناعات منتظم شود چه اگر همه مانند باشند

بلکه بار ساحت نکند بسبب استغنا و اگر همه درویش باشند هم از تعب

خدمت وجود نگیرد زیرا که درویش قادر بر ادای عوض تحفه

و ضیافات نبود پس مراد تحصیل غرض از شرف خدمت نیست پس اگر

تمام اهل مدینه اغنیا و اهل ادراک در تدبیر [illegible] احتیاج نکنند

دلیل بر ضیافات و عطایا مر ولاة [illegible] اهل [illegible] تمام سعادت حصول

میسر و اهل ادراک تحصیل سبب نوعی از فضیلت حکمت مایل باشند

و بعضی مدبران صناعت و بعضی ارباب تجارت و بعضی [illegible] کاسب

و جمعی زراعت و مدبر با قضای امر اهل الایت [illegible] اهل مراتب باشند

و هر یک بمرتبه [illegible] قیام نمایند

و امر [illegible] روحی [illegible] وجود کرد و [illegible]

معاونت و یاری دادن مر یکدیگر را با اجتماع صورت بندد

پس معلوم شد که انسان [illegible] محتاج است با اجتماع و این اجتماع را مدینه

خوانند [illegible] مدینه [illegible] مدینه [illegible] بلکه [illegible] صناعات

جمع آیند و هر یک بصنعتی مشغول [illegible] تا معاونت [illegible]

و حفظ [illegible] خود [illegible]

بر [illegible] [illegible]

ضرورت شد حاکم [illegible] امر کند [illegible]

زجر نماید و [illegible] خوانند [illegible]

و حاکم را صاحب [illegible] و [illegible]

[illegible] حاکم [illegible]

گویند و [illegible] خوانند و [illegible]

کردن احکام [illegible] فضیلت

لازم كلان جماعتلر بيانى ايدر ملك ويكا اجتماعات
انواعى بر اسم علالت تام ايله ويلدى فحص ايلدر عبارت حكما
ملك على الاطلاق كوينور و احكام لوازم صناعت ملك دلالت كوينور وارديت
لسلاميان اوزره الزام و ملعوب اوللادر خواندن وامتثال لازم ايلدر
مدبر عالم نام بهالر و مدار امر لواز ملك در موضع كى كه اوتسه
خدم حشم ايجلمكى ملك ربطليت ايراحى بر اولاد رجلو
ولايى ملك دارايت واكر درجه جمع حكمى دائم اولملك نامر
وجهى مقتضى امر حكومت غير ايدين ظلم وجور ظاهر ايدو والقسام
برقرار قالمز ودر هر حالت احتياج صاحب ناموسك كه زيرا كه
ملك قطع نظر ابتدا ملكدار بسيار ادراك فيت لازمدر هر حالده عالم

مدبرى بديله در بر رسالت معين ايده كه اكر منعقد نظام اجتماع
خلاف سبيل انكس ملك انكس كه هم ايلديكى ايله بايدكى امور بعض
امتيت ويضيعت اول وبتصرف در حجاب لازم كند كه مصلحت وقت
ازمنه ودول ده رياست اطراف واقاليم صلاح وفساد
واسطه جهت زمانده وجود معاشر لازم ابنيه وجود لازم الله
وصاحب شريعت صلى الله عليه وآله وسلم ازل انسانى الى
لهم السياسه ... ولايت حكمت عملية در حكمت
عملية در بحث كه ... احتياج در بال الهى عالم
وصاحب ... ازل حكمت ... اجتماع معاونت بالكمال
مستعد اولمشدر ... موضع علم ... احتياجيت

درمیان مقدم صلیب آید و مصدر فعل آن کس باشد بر رقعه که

و مدلول طالع اوّل اجتماع که میان تحاویل اجتماع نزدیکتر است و سیر آن

میان طالع حکم اجتماع حالات مجمل که با یکدیگر و قرار آن اجتماع

لات ... و قرار آن اجتماع حالات ملک کل که آن سلطنت

کنند و قرار آن اجتماع حالات عالم و حرص ... از وسط ... الاوقات

این عالم ... اجتماعات ... که ... که ... کس ... از ما الف

جماعت ... و طاق ... اختیار کنند و ... نماید

در جمیع احوال ... و ... ز ... ضرورت اول اجتماع

نما نوک و ... است ... طعام و ... از آن ... مقابل

... مقر ... داد ... طالع ... تحویل ...

کره ...

ان فعل ... صحیح ... ماند ...

... الکلیه ... علی ...

... الصور ... محصل ... الطوالع ... اوقات ...

... و ... الطالع ... السعود ... حرب ...

و ... کنیه ... نفع ... صحرا ...

... علی ...

و ... الکلیه ... الاوقات ...

... اجتماع ... علی ...

... در ... طالع ...

... ماند

[illegible]

حیوان از طلب معیشت خود حرکت [illegible] عاجز شد و آن حرکت

نامه حیوان سالک شده [illegible] انوار آن جمادات سلاله [illegible]

[illegible] کامل [illegible] عیان

[illegible]

[illegible]

[illegible] فصل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ما صعد [illegible] الی [illegible] با کمال اندازه قوت تعقل [illegible] السباق

الف سالک محبت گوید و حکما قدما سلسله تحصیل امر محبت مسالک [illegible]

و [illegible] خلا الارض محبت [illegible] اسرار ظاهر

[illegible] مسلا [illegible] جهان [illegible] و ادراک

[illegible] گوید و حال حرارت حیوان [illegible]

و جان [illegible] خواند و محبت [illegible] اول طبع نامند محبت [illegible]

و ما در [illegible] جسم [illegible] چهار [illegible] اجل [illegible]

[illegible] جسم [illegible]

و در [illegible] سیم [illegible] چهارم [illegible]

[illegible] عالم [illegible] اول لذت جسم نفع

[illegible] الله [illegible]

[illegible] محبت [illegible]

کمال [illegible]

[illegible] محبت [illegible]

[illegible]

[illegible] محبت [illegible]

محبت [illegible]

منقطع [illegible] محبت [illegible]

[illegible] محبت [illegible]

معارف [illegible] محبت [illegible]

[illegible]

منقطع بود و محبت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الله [illegible]

[illegible] محبت [illegible] الله [illegible]

[illegible]

خود را حلبت [illegible] محبت

در ترک [illegible] محبت [illegible] عشق [illegible]

از صفات [illegible] سر [illegible]

را در [illegible] محبت [illegible]

نفس [illegible] وجود [illegible]

لذت [illegible] عشق [illegible]

[illegible] عشق [illegible]

از [illegible] طلب [illegible]

بیان [illegible]

بیان

بیان کلام [illegible] مرو قسم [illegible] محبت [illegible] و محبت که

[illegible] معرفت [illegible]

[illegible] محبت

از [illegible] محال [illegible]

و از معرفت [illegible] محبت که [illegible]

[illegible] محبت [illegible]

محبت عاشق معشوق طلب کار معرفت [illegible] محبت [illegible]

[illegible] محبتهای [illegible] طالب [illegible]

و طالب معرفت [illegible] معرفت [illegible]

و اعتدال [illegible] عاشق [illegible]

و در [illegible] طلب [illegible]

در [illegible] طالب [illegible] معشوق

وصال
نعمات صلح ادراک و فنا [illegible] محبت قایم [illegible]
[illegible] احوال کاملان [illegible] محبت [illegible]
[illegible] ادراک [illegible] حصول [illegible]
[illegible] کمال [illegible] الا [illegible]
محبت [illegible] کمال [illegible]
[illegible] الکمل [illegible]
[illegible] محبت و [illegible]
و ملک [illegible] محبت [illegible]
و ادراک [illegible] صفات [illegible]
[illegible] در ادراک [illegible]
[illegible]

نعمت

محبوب در مکمن حسن [illegible] با مکر از انس و الفت کرده و موقوف [illegible]
در صعاید و معاملات حب [illegible] موان [illegible] با مرتبه محبت [illegible]
پس [illegible] محبت را ادراک [illegible] محبوب در مکمن حسن [illegible] و حوال
کمال [illegible] مزید محبت را ادراک محبوب حسن [illegible] از اوراه
در معرفت محبوب ادراک [illegible] حسن تمام [illegible] مزید [illegible]
[illegible] محبت [illegible] با مکر [illegible] و [illegible] و حوال
[illegible] با مکر [illegible] مزید [illegible] در بعض
[illegible] دیدار [illegible] ادراک [illegible]
احتماع [illegible]
[illegible] زیرا که [illegible] تمام [illegible]

ودر سابی جهار راز و معنی کرند و از جرحی منسوبه وانب یا سلد
عاشق منزلی کو با ما لمدار مراعات و مصاحبت کند و عهد را ... ومحبت
محبوب کند و مراد از اجتماع طالب ... باید در همه عمر مکتوب در موضعی
خاص بعنی که در وقت آن بعنی که نیز با طالب ملاقات ... بعد از آن
جمع آید و از ورود اجتماع طالب منسوبه کند و از ان موضع را تعبیه خاصی کند
مقام صاحب سر نقیب باشد یعنی که و از آن جا مبارک دانه و فعل
خیده در و اضع خاص مرور سلوک با کلام قلم ... شد جد الا این موضع سرایر
تعظیم و طاعت دارای که ابلالند و همه کس را ان موضع خاص
سرور رسند خاطر شد و فرسایش ... ابلالند بجای للنه
والکمال کر علاقات و مصاحبت کند و شرف مواظبت و آن کنت

تجلیل کس و الجمال را بالحضرت قاف اي عان ملکوت ان الر
ملک سار ر معلوم سود لیکن سما تام موجود از کسهات فضیلت محبت
و تعمیر اسباب این با لوازم محبت از اجتماعات مرید و مشغولم گردد
ومحبت را از سایر نعمت و کرم والت یست و وصول لوکه محبت محبوب است
فضیلت حالی بلکه جات حلاله و ان محبت نام در اسرار را موانع لطف
زیرا که محبت موقوف بعرفان و شرف معرفت را ... علم سالک
محبت مراتب آن از علم و محبت و فهم ما در در مرد را در مرتبه آنکه ان
محبت مبین و سمع محبت یا در مرتبه آن دو محبت شد الا محبت
علم برای آنکه معلم حد ان محبت را مرتبه در آن است ان او محبت باشد
و سبب لکنت که محبت اول از غایت شرف و جلال است

زیرا که محبت باعث وجود و در انشاء و لذت ابقاء وجود است
از بعضی حظهای طبیعی و محبت طبعی مادر و پدر با فرزند نسبت دلالت
از آن حیثیت که سبب ظاهری از وجود و علم و کمالات وی است
نفس ناطقه ایشان دلالت خیالکه پدر و مادر در تربیت جسم او اهل
کمالات معلم تعلق بجوهر نفس ناطقه دارد که باعث تربیت
پدر و مادر تعلق بجسم دارد و معروف است پس علم بسیار [illegible]
و پدر من بسبب جسم اند پس محبت معلم فوق محبت پدر و مادر است
و دون محبت های معلم است به اعتبار انواع محبت و مراتب
[illegible] خیال که بیان کرده شد غالب است تمیز میان خیر و شر تو از گرد
و تمیز خیر از آنجا که خیرات دلالت و جمال ذات است

در ذات او مستحکم شده باشد از اهل خیر مسلمین زیرا که
ضد او است و صورت ضد با ضد الفت نگیرد و الدال [illegible]
بخیر مبین و طالب جنس [illegible] که او را از وجود خیر کمال [illegible]
تناول مستلذات و انواع ملاذ شهوت لذات جمال زیرا که وجود
با [illegible] استعمال از وجود عقل و تحصیل کرده و از ادراک لذات
و صالح که در ذات او قویست فارغ شده و آن کامل [illegible] اخبار [illegible]
و محبت او با کسی است که او را از وجود عقل کامل [illegible]
بیان کردیم در ذات [illegible] وجود است و جمال [illegible]
[illegible] وجود [illegible] انواع [illegible] ذات و صفات و [illegible]
[illegible] ذات [illegible] حکمت [illegible]
[illegible] تقدیم [illegible]

سببی است در الم آن امراض و رذایل تمام و خلاص
خود در طلب وجود می‌نهد لاجرم بمطالبی طالبی و لتنب (?) آن
و مصاحبت یکی کند در او را از ادراک آن حالتها
و درک نه بالذات بدل و الم آن حالتها باز ماند و لذت و یافت
آن غافل شد و چیزی که از صحبت محب ذات خود نیز [illegible]
در اکثر محب خود طلبی محالست در الحجود غافل و بی‌خبر گردد
و محی محبتی نه مورد را اگر محب دیگران و رنج محب خود است
لذا روی در حال کسی که نفس خود را دوست بدارد بر اسیر از حصول
کمال سعی نه بالحیثیات کمال الصحبت غیر وجود کرد و مصاحبت
میان دو کس بالمحبت تمام نشود پس آنکس که محب ذات خود نیز
محب غیر نیز و در حال محب خود است محب غیر هم

و ایضا مقرر است که بالذات خیر است بالذات شر
الذات خیر است ضد اوست و میان ضد او محبت و اجتماع
محالست و اکثر الذات شر است چون شر بالذات مردود است
الذات شر نزدیک او عدم بالذات است از و محبت را او [illegible]
و المحبت نقص از امراض که جاحد اللقوم در حکمت و سنت
معشوق حقیقت است و چون او محبت او دوست [illegible]
لذا او دوست [illegible] اگر [illegible] محب [illegible]
وجود کرد و [illegible] قیاس [illegible] الذات خیر میل او باشد
[illegible] ضد [illegible] الذات شر است اگر چون [illegible] دوست
در [illegible] و [illegible] الجماعة [illegible] مشعر باشد
داد و را تعریف کند و [illegible]

فصل سیم در اقسام اجتماعات بر رای حکما ذکر رفته
با هر مرکب حکمی و صنفی هست که اجزای آن از جنس اجتماع
اشخاص باشد با اعتبار اجتماع صور الهی خاص هست که از آن
نوع و حصول کمال اختیاری آن نوع چه و ضعی است آن
اجتماع نیز بر دو قسم است یا از اجتماع اول است کلی اجتماع آن که
وان را مدینه فاضله خوانند دوم اگر سبب اجتماع در رو قبایح
وان را مدینه غیر فاضله خوانند و مدینه فاضله یکی بیش
زیرا که طریق حق از یکی بیش نتواند بود اما مدینه غیر فاضله
بر سه نوع بود اول آنکه اشخاص آن قوت ناطقه را استعمال
ملکیت معلومات و صنعت کنند و قوت سبعی و بهیمی را
متعقب خشم و طبع مقتضای آن هر دو بجا آورند آن را

مدینه جاهله خوانند دوم آنکه نفس عاقله ایشان در انجام آن فرمان
لا حول و لا قوة نفس دار حالت باشد و نفس ملکی معلومات حاصل
آن که استعمال قبایح بازدارد وان را مدینه فاسقه خوانند سیم آنکه
قوت متخیله را در اموری باطل که سر دارند چنین باطل
از آن استنباط کنند و آن را افضلیت سازند و قانونی آن کنند
در میان همه آنها اجتماع فراهم کنند و قوت عاقله ایشان
نقصان و قوت عاقله یابد آنکه معلومات قوت را تکرار شد
فاسد الا اصل و صحیح دار از مدینه ضاله احوال
و در این قسم مدینه‌ها بسیار است زیرا که بر وی قبایح
طریق بسیار است و بیان که در مدینه فاضله مدینه‌های غیر فاضله
تولد کنند آنکه اخص اهلی فاضله مانند

و آن سالکان خواهند مانند سیارگان و میان کسانی که در حرکت
در میان زراعت و آن صحت باشد اول مر اینها را معاملات
مانند معادن فضلا و لکن حکم اعراض دیگر طلب معاش مثل لذت
با کلاهی مانند عوام را که معاملات وجه معاش با هم
محتاج معاملات و اطلاق مدینه جاهله بر آن باشد دوم فوائد
مدینه فاضله جامع است که اجتماع خوانند کسی آن سلسله را
خود تدبیر کنند و سلسله مقاصد خود کنند سیم ما حاصل
سالک شهر در پی تغلب خواهند و حصول از ملک فاضله خیر
صادر شود بر طرق ظلم عوام باشد آن سلسله را زندگی کنند
از طاعت امر کسی چهارم ما دو آن اکثر در رواج
تا وابسته علاج کنند و لکن از ایشان قوت نفس و بدفهمی مستور

فضلا واقف شوند و آن سلسله را در کار جماعت کنند
و از طرق حق خارج شوند و لواحق را بعضی از آن جماعت صحبت
و میان ایشان رجوع بحق کنند و از مجالست ایشان پنجم
مغالطان و اهل جهل باشند در سبب ضعف وقت للاول
رجحان خیر واقف باشند و بنیاد اساس خود معترف شوند
تا طلب کامل را از طبع لذت نفسانی کرده سیم یهان
از روح کرده ها ترک گویند و دو لباب و اما ایشان تعلیم نمایند
و خود متحیر باشند و اصناف ایشان اکثر ایشان تواند
لا ابد از ایشان احکام و قوانین و اغراض همه مبانی ایشان
مستحق احکام است و قانون مستقر شود تا فصل چهارم در کیفیت
معاشرت با اصناف خلق مشتمل بر دو بحث بحث اول در طرق

و تمنای دعوت گوشه باب این علم بیاید که در یک خواهی
ملوک و سلاطین میل وزارت بعضی نکنند و از دیگر خیر دعا گوید
باخلاص درویشی آن بعد ماجت جاه زیرا که حقوق آن را باید داد
مانند خراج و عشر که بخرند سلاطین را ادا کنند والسلام کرامت
و دولت نمایند و از آن که هر کسی هیبت و احترام آن مبالغه
عظیم نمایند و توانند که حرمت ملوک و قربت آن میل نکنند
و خود را از آن نگاه دارند زیرا که صحبت سلاطین بلا محول
آتش سوزان شدن از آتش کرده اند حرمت ملک آن
رهبر اسلامیت از عقاب و ملامت سلام ماند و اگر لا اعلاج
ضرور بود که در این امر نشسته نگاه بکار سر رسوا طلب و ملامت کار برود

دعای ۳

حضور که را آن جایی بماند که هر وقت اوراد طلبید حاضر
لا دوام العوف نفس العبد باشد که ران صورت حصل طلل
فاطمه را تعود و نگاه رحمه الله که حروف صادر بود اوراد آن صحیح گوید
حوالی کار آن عالم اسلام و مسلم بتحصیل و تحصیل حسن الحق
از مخرج صادر بود تحصیل آن السبعه اهل اذکار مخرج سلد
بر آن حمل کنند و از آن که هر کسی مخرج و مالعوت طاهر بار
مرعی دارد بلکه حرف طاهر او را باز گوید تا با مراد حمد
و جمال الهی حاصل ماند که او نگاه هر کسی لعل او را بسان کرد
و در حرمت ملوک در سر آن بیاید بوقف قبل الاذن اول
در اظهار مخرج و حم لا اکره واله ار روح صادر که کم باشد ستم

خیانت در اموال خلم و یا مر کرد است چه کار حضار ان جانب مخدوم
حواله نکند اگر با لیوه در زمان کسانی که من و هیچ جرم از مخدوم
صادر شود اگر صرف موافق طبع لا دیان معمول کند و اگر مخدوم الحاح کند
و اگر [illegible] با از کلامی [illegible] با لایق در وجود امیر و چراک
مخدوم رسید [illegible] اعتراف نکند [illegible] از اقرار انکار
بسیار [illegible] و [illegible] کلام [illegible] در باب [illegible]
ترک [illegible] خود کند و [illegible] رضای مخدوم ان [illegible] کند
و اگر [illegible] ان [illegible] و [illegible] مخدوم را از ان
کراهت [illegible] احتراز کند و اگر رضای [illegible] از ان [illegible]
دان [illegible] خود ملکه گرداند و اگر کسی [illegible] واسطه
ظالم و [illegible] [illegible] دامد که در میان [illegible]

[illegible] اگر موافق [illegible] و اجتناب کند و بار [illegible]
و [illegible] کرد و [illegible] صورت [illegible] تصاحب [illegible] و قصور [illegible]
هم اگر [illegible] با [illegible] و بخلاف [illegible] و [illegible] و جفا
راضی شود [illegible] باب [illegible] اتصال [illegible]
ان [illegible] با مرک [illegible] و [illegible] فراد بحث [illegible]
در [illegible] باب [illegible] انصاف [illegible] خود
[illegible] اصناف [illegible] کند [illegible] مرتبه [illegible]
یا فروش یا مقامات باشد پس اگر [illegible] مرتبه خود کند
تا اتصال [illegible] و اگر مقامات [illegible] کمال
از مرتبه [illegible] کند [illegible] و اگر [illegible]

هم طالب ترقی باشد تا اگر مرتبه اعلی شوند رسیده باشند
او بعضی رسیده و لا محاله بر اصناف خلق حال است
لعل بدانند که ایشان عالم نیست الا او را سه چیز حاجت باشد
اول دوستان دوم دشمنان سیم کسی که نه دوست باشد
و نه دشمن و دوستان دو [illegible] صنف خلق و جنس [illegible] خلق و خود را
بصورت دوستان خلق نمایند [illegible] الذکی و [illegible] باشد
و دوستان خلق را اطلاق [illegible] است [illegible] طلب کنند
با نصیحت ایشان [illegible] و حیله گرفتار شود بسیار [illegible]
خود را از صورت ایشان [illegible] باید و در حقیقت خلاف
ایشان پس [illegible] ملاحظه حال و وقار او باید کرد لابد او

نقص کسی که در حال او در خدمت [illegible] و ما در [illegible] حکومت [illegible]
و هر ازان ملاحظه کند که حق حاجت او در حق ایشان [illegible]
درجه مرتبه است و هر ازان تحمل لطف کند [illegible]
و شهوات [illegible] او دعوت و بعضی حاجت [illegible] و هر ازان
ملاحظه باید کرد [illegible] او در خدمت باشد وقار [illegible] درجه است
پس حمل [illegible] ایشان [illegible] او در او فاضل
و محبت کامل باید کرد و در محبت او [illegible] الحکم [illegible]
سمع و اکرام باید [illegible] عیوب [illegible] و انصاف باشد [illegible]
[illegible] مبالغه نماید [illegible] که
مبالغه در ان [illegible] تنهایی شود و از فضیلت
صداقت محروم ماند و از حرمت ایشان موافق طبع او باشد

دوستان [illegible]
[illegible]
[illegible]

در عیوب نفس خود تأمل کند یا به نصیحت خود را معترف دارد
از گفتم دیگر منتفیان یکی تدارک کند و چون صدیق با صفات
یافت شود در رعایت حقوق او با ملکه ورزد سعی او به هیچ قبیح
نصیحت او بدست و بهیچ گونه را الکه اندک تقصیر نیز در دل از
وفا فتح کرانی بجای آورد و در مهمات که او را عارض شود حلم
مثلم و حکم عنصر مثلم بجای بیاید و درون کنم با او مواقعت مساعدت
واجب داند چنانکه عمل بالذات مشاهده حال او کمال محبت
در باطن دارد فراغت بکند زیرا که کلام علاقه محبت قلوب عشق را
نفس علام الغیوب سازد و چون آن محبت لذت بخش
و جالب او در مواقعت طاهر شود کمال محبت او دوستان را
معلوم شود و بنای محبت مستحکم گردد و شکایت از دوستی او را عیب اغماض

در ضمن او بهات تعلیم کند و مجره محبت

و چون مصاحب دوست واقف شود در اعلام کند او وجه لطف
چنانکه موجب وحشت شود و در آن باب تأخیر تماهل
خیانت ... در دوستی او دوستان عرض حقوق در مراعات آن حال
احسان و شادمان مستمال مرعی دارد و اگر ... خود ...
ابواب فکر و خطاب و فتح خود را از آن کوشش دارد و اگر
از آنکه در باب دوستی تقصیر واقع شود اظهار کند و ...
و عتاب تمامه و کار صورت ... و جواب ...
و اولی آن بود که بعضی از آن ...
و اگر بعضی ...
لان ...

نوع سوم ظاهر و نهان آنکس که کینه در دل داشته و آن صورت

لیکن تا نوع علامات معلوم شود دشمن نهان مانند ولا دشمن را دیگر

لمعرادیش باید که از آنکه وقوف او اسرار او و احوال آنکس

پیدا است و آنکه حجت و مواسات الش را دوست لولا کرد

بهر ترسی او را ... و آنکه بلی صورت مقصد مصلحت نفع ملاکم

نمودن باید ... نصیب ... کرد

و مصاحبت ظاهر ... او را ... منعی

خود را ... را ... و احوال او ...

... بعد ... لابد ...

... کرد و نفع ...

... که ...

... کند ...

[illegible]

تا تحمل ایشان قبول کند و ایشان در قول و فعل مستقیم بوند

و چون از معایب دشمن واقف نتوانند لیکن ... و ...

تحقیق آن سلوک ... تا در وقت حاجت اظهار کند و ...

کرد ... ایشان ... دشمن معلوم او را ... کند تا معایب

و قبایح او را لازم ایشان معلوم کند بعضی تصریح و بعضی تا ... را اگر

از افعال و اقوال ... معلوم ... خالی ...

و بعضی ... کنی ... ارو ... قصد کند

و دوم ... از آن ... نظر ... بلکه ... او را ...

و ... او را ... اید و آنکه دشمن ... او

... او را ... کند ... مروت ... مروت و ...

و ... کند ... لا ... معلوم ...

ودشمن چنان کند که چون بدو رسد دشمنی کند الا عادت
پاک آنست که رحمت باشد و نزد دشمن با انواع لطف و احسان پیش آید
و نصیحت همه کس قیام نماید و با اقربا حرمت و اخلاص را خلط کند
و مروت را لازم داند و بحق ایشان کما ینبغی تعهد نماید تا در قبول معاذیر کسی در انتظار
بتعجیل نماید و در مصالح هر یک بقدر شوق تا حق ارباب طلب فوت نکند
و با جهال و کم فهمان سفیه و مسخره حلم و وقار که سزاوار است
و مجادلت ایشان التفات نکند و بجواب ایشان مشغول نشود که ایشان را
حقیر و بی اعتبار شمرد و با اهل تکبر تواضع مفرط ننماید
بلکه با ایشان بکبر ایشان عمل کند و تکبر از ایشان دفع نماید
تا موجب زیادتی کبر [illegible]

و با اهل فضل و بلاغت تواضع کند و در همه اوقات معاونت و امداد نماید
و با همسایه و مرد غریب با سازگاری صبر کند و التفات بیشتر مبذول دارد
و مسامحه با ایشان عمل کند و متعلقان را نیکو دارد
و ملاحظه اقربا و طالبان که هر یک را بنوعی رعایت
باشد رساند و با خادمان به رحمت و ملاطفت ملاقات کند و با سائلان
که صادق الحاجه باشند حاجت ایشان کفایت کند و فرق کند
میان طامع و محتاج طامع را منع کند تا در حاجت او روا کند
زیرا که در این حال اخلاق کریمان نیست

خاتمه

در بیان جوامع نصایح حکما که از سمت حکمت گفته اند
و حکیم [illegible] مر کسی که میگوید معنی خود را اساسی
و در طاعت اله تصور نکند که تمام سعادات اصلیست

بشنجیسی درلو علم ایشی صوفی کرامتی ایست ازو مقصود لکو و دخی سنه
هسیارلیشی کرامت دیروسه اسباب لسبابی ایست و سبب خز
نجسی تربیل یا بو و ولاد حصایای حق مجموجات ولکلی دیرب
قانع مونکرلری حیث حیوانات وقت ژلی ملاکه مرتبه ایسته
حاصل کمی وجود حمولات بیلشی مشغول اولایش اهل محاسبه
نفس حرکتی درسه باب ملاحظه یا مدکو اولات نامه کیم ادا اولور
ازو هیچ حرکت واقع اوسیه یا برحم اگر هیچ حرکتی ادوصا درسیسه ایست
یا بر هیچ کمال کسب ایتمیه یا بر سیم اگر هیچ طاعت ازو تو
مقصود وسیله ایست یا بر اولا ملاحظه اهل حساب تلاک
ماهات مقدم رسان ما حولات والیشی زبر قولار اولمه

طلبه

و برهیچ بری لعد انلمک و مقصدلر یکجه مدار اولو زیحث احمام
در اوله عالم در عرض نصیر و دولت احمق کسی که اولاک سعادتی ولور
زحمت و قل اسیند و تمام عمر خود در تحصیل لذات فاصر فانی
دو ال لوکو و وسیله اوتحبر فاتیر مد هر حکم تحمر لر سید که مدتهای حجاب
سالبو با مصیبت مرشاخ عمایر جنسب کم لوکی لکسار لو
وخبر داده اند چیزی حاصل نرسند هم مرکب مالکی ناما هور
دنیوی لیسن مانی تحر جاهی که اولعت اولدیرکی کم اولاو
مورث نعمت الله دیری لعلیس و حشم مالس یا مر عقوبت
عالی تولکو و ولدان زیحکلی هرکس که فرو ر محتاج نیو بود
را اوله حاجت اوفرد استیدا از حد داس افرد احد حلیم
حکیم بقول شهامی بشی بلکه افعال خود نیز موافق حکمت

لازمیله

گردان تا منی ان همت با تو که صحبت همه در یک محل بی
سخت نکند شفقت کم روکم نیک بد وبال جاب
نفس ترک حملها افعال کار باید التعلیم کند ترک کم
قلم و بد ما بلا از روز بامکن که را او از و حمد لله حرلف
اعلی جان و نمی سلوک و فی حرکات حس و ترتیب دلایل صدا
در تفصیل که جمله او حکمت حرکت دلایل و سخن حکما اشتر ما بر حم
سعادت ربی با و سیل خود معامله خیال که احتیاج نکاح کم
نفس و ادب حسال مقر مکن که حرا محتاج نکاح کم نشین طرف
ترین با مجلس شفاعت مکن و شخص خود ملک ها و در کاری
خود را عمر و در دلایل دیگران سلامت مکن زیرا که ایشان ها
راه در مس سلا لا هو عادت جهالان لذات گوهر کند

و هذا آخر ما لا قدر سرتب علی والتزام طرق حق مواظب
تا یکصد جد و اربعه ما والله المحقق الکی والملک والسلام
علی من یستحق الخیر والحرای تم الکتاب بحمد الله ۱۰۶۳
در دار الخلافه ... لا دهور

تمت